

مرحوم صدر سپس به سومین وجه از مرآتیت پرداخته و می نویسد:

«الثالث: أن الدال على شيء تارة: يكون مما يترقب تعلق غرض نفسى بالالتفات إليه بمعناه بما هو، و أخرى: لا يترقب ذلك عادة و إنما ينحصر الغرض منه بالغرض المقدمى، فما كان من قبيل الأول يلحظ باللحاظ، الاستقلالى فى مقام استخدامه لتفهيم مدلوله - و منه العلامات - و ما كان من قبيل الثانى يلحظ باللحاظ الآلى المرآتى لغلبة جانب المقدمية عليه - و منه الألفاظ -»<sup>۱</sup>

توضیح :

برخی از اموری که دال بر اشیاء دیگر هستند، علاوه بر اینکه مدلول آنها هم نظر است ولی غرض به خودشان هم تعلق می گیرد، آنها لحاظ استقلالی می شوند ولی برخی امور غرض تنها به ذی المقدمه (مدلول) آنها تعلق می گیرد و آنها مقدمه هستند، اینها لحاظ آلی می شوند.

ما می گوئیم:

۱. ما حصل فرمایش ایشان آن است که:

الف) در الفاظ، غرض تنها به مدلول تعلق گرفته و بس ولی در علامات غرض هم به نفس علامت و هم به مدلول آنها تعلق می گیرد.

ب) آن چیزهایی که غرض در آنها تنها به مدلول تعلق می گیرد، به صورت آلی لحاظ می شوند.

ج) آن چیزهایی که غرض در آنها هم به نفس آنها تعلق می گیرد و هم به مدلول (ذی المقدمه)، به صورت استقلالی لحاظ می شوند.

۲. بند «ج» سخن درستی است ولی دو بند دیگر کامل نیست چراکه:

۳. بند «الف» کامل نیست چراکه: وقتی یک سخنران یا شاعر در حال بیان خطابه و یا شعر است، الفاظ هم برای او ارزش دارند و غرض نسبت به آن تعلق می گیرد، کما اینکه یک علامت گاه هیچ ارزشی ندارد و غرض نسبت به شخص آن تعلق نمی گیرد.

۴. هم چنین بند «ب» کامل نیست چراکه ممکن است به هر انگیزه ای، تنها مدلول چیزی متعلق غرض باشد، ولی متکلم به خود آن چیز هم نگاه استقلالی داشته باشد. مثل کسی که به زبان جدید تکلم می کند و مجبور است واژه ها را با توجه استعمال کند.

ایشان چهارمین تفسیر از مرآتیت را چنین بر می شمارد:

«الرابع: أن العلقه الوضعیة تقوم على أساس الأشراف و الاقتران الأكید بین التصورین - كما تقدم - و كلما حصل قرن و أشراف بین تصورین لشيئين على نحو أصبح أحدهما سببا للآخر ترتب على ذلك قيام نفس العلقه بین الإحساس بذلك الشيء

۱. بحوث فی علم الأصول، ج ۱ ص ۱۳۷



و تصور الشيء الآخر على نحو يكون الإحسان بنفسه سبباً كافياً لتوليد تصور الشيء الآخر، لما بين الإحساس بشيء و تصور ذلك الشيء من ارتباط يجعل ما أشرط بتصوره مشروطاً بإحساسه أيضاً، وهذا معناه أن الإحساس باللفظ سمعياً أو بصيراً يولد على أساس بالإشراط تصور المعنى مباشرة فيكون هذا الإحساس بنفسه مثلاً للدور الذي ثبت بالوضع لتصور اللفظ، و يترتب على ذلك أن تصور اللفظ يكون دائماً تحت الشعاع و يكون البارز هو الانتقال مباشرة من الإحساس باللفظ إلى تصور المعنى و بذلك يصح أن يقال: بان اللفظ مغفول عنه و مرآة و نحو ذلك من التعابير.

و هذا التفسير صحيح في أساسه القائل بان علاقة السببية بين تصور اللفظ و تصور المعنى تمتد إلى نفس الإحساس

باللفظ على أساس ما بين الإحساس به و تصوره من ربط فتقوم السببية بين الإحساس باللفظ و تصور المعنى مباشرة»<sup>١</sup>

توضیح :

١) علقه وضعیه بر پیوند قوی بین تصور لفظ و تصور معنی استوار است (به گونه ای که تصور یکی، باعث تصور دیگری شود) [این سخن مبتنی بر مبنای خود ایشان در وضع است که وضع را قرن اکید بین لفظ و معنی می دانستند]

٢) در این صورت می توان گفت لفظ مرآت است [چراکه با شنیدن آن مستقیماً به تصور معنی منتقل می شویم یعنی لازم نیست از شنیدن لفظ به تصور لفظ و از تصور لفظ به تصور معنی برسیم بلکه مستقیماً از شنیدن لفظ به تصور معنی می رسیم].

ما می گوئیم :

١. ما حصل فرمایش ایشان این است که مرآتیت به معنای معدوم بودن تصور لفظ است و برای توضیح، اشاره می کنند که از احساس لفظ به تصور لفظ و از تصور لفظ به تصور معنی نمی رسیم بلکه تصور لفظ در این میانه معدوم می شود و مستقیماً از احساس لفظ به تصور معنی می رسیم.

٢. اما این سخن کاملی نیست چراکه احساس لفظ چیزی غیر از تصور لفظ نیست هر چند گاه این احساس و تصور پدید می آید و ما توجه به پدید آمدن آن هم داریم و گاه صرفاً پدید می آید ولی ما علم به علم نداریم. و این همان مغفول عنه بودن تصور لفظ است.

٣. لفظ هم همیشه و در همه استعمالات مغفول عنه نیست بلکه کسانی که تازه زبانی را فرا گرفته اند، به لفظ توجه استقلال دارند و اصلاً لفظ برای آنها مغفول عنه نیست. همین طور است در جاهایی که لفظ دارای ارزش مخصوص به خود می شود مثل شعر و امثال آن]

١. بحوث فی علم الاصول، ج ١ ص ١٣٨

